

نظریه‌های درباره کیفیت نزول قرآن

نعیمت الله صالحی نجف آبادی

اشاره:

در عصر صحابه و تابعین، در مورد نزول قرآن سئوالی مطرح بود، بدین شرح که قرآن کریم می‌گوید: «شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن» که دلالت دارد قرآن در ماه رمضان نازل شد، و از طرفی معلوم است که قرآن در مدت بیست و سه سال دوران رسالت پیغمبر اکرم (ص) به تدریج نازل شده است و بین این دو مطلب تعارض دیده می‌شود، راه رفع تعارض و حل مشکل چیست؟

مقاله حاضر این موضوع را به تفصیل مورد بحث قرار داده و پاسخ‌هایی را که به این سئوال داده‌اند آورده و درباره صحت و بسط آنها سخن گفته و نظری را که صحیح دانسته ارائه کرده است.

زمین نرسیده و به رسول خدا (ص) وحی نشده است، بلکه در آسمان به بیت‌المعمور نازل گردیده است. و دیگری نزول تدریجی که به زمین رسیده و به تدریج در مدت رسالت پیغمبر اکرم (ص) بر قلب آن حضرت نازل شده و مکتوب و مدون گشته است، و این نزول تدریجی شروعش در ماه رمضان نبوده، بلکه در ماه رجب یا ربیع‌الاول بوده است.*

و از اینجا چیزی به نام بیت‌المعمور با مفهومی مبهم و غیرقابل تشخیص وارد

* در اینجا روشن نگرداند که فاصله بین دو نزول قرآن چند سال یا چند صد سال بوده و یا اصلاً فاصلهای نبوده است.

دو نزول برای قرآن
یکی از روایان عامه می‌گوید: «قلت للصادق جعفر بن محمد: أخیرني عن قول الله: شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن كيف أنزل القرآن في شهر رمضان وإنما أنزل القرآن في مدة عشرين سنة؟ فقال: أنزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان إلى البيت المعمور ثم أنزل من البيت المعمور في مدة عشرين سنة»^(۱)

محتوای این حدیث که سندش بی اعتبار است، مورد قبول گروه عظیمی از علمای عامه و بعضی از علمای خاصه واقع شده و باور کرده‌اند که قرآن دو نزول داشته است: یکی نزول دفعی که در ماه رمضان بوده و به

نام «البلد الامین» خوانده شده، زیرا محل امن است، «مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»^(۳). کعبه در قرآن به نام «الْبَيْتِ الْحَرَامِ» نیز خوانده شده است، چون حرمت خاصی برای آن مقرر گشته: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْيَتِيَّةَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ»^(۴)، و نیز به نام «الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» نامیده شده است، چون قدمت تاریخی دارد «وَلَيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»^(۵).

پس «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» و «الْبَيْتِ الْحَرَامِ» و «الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» هر سه به یک معنی است یعنی خانه کعبه.

با توجه به آیات یاد شده و تناسب بین معانی آنها روشن است که مقصود از «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» در سوره طور، خانه کعبه است. ولی صحابه و تابعین خواستند برای الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ معنای دیگری پیدا کنند که قداست آن بیش از قداست کعبه باشد و از اینرو نظر خود را از زمین متوجه آسمانها نموده و در عوالم بالا معنای آن را طلب نموده‌اند. آنان در این رابطه از قوه خیال استفاده کرده و مطالب عجیبی گفته‌اند که در اینجا به شرح گفته‌های آنان می‌پردازیم:

معنای البیت المعمور از زبان صحابه

معنای «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» در سوره «وَالطُّورِ» همان کعبه است که با زیارت زائران معمور می‌شود، چنانکه به اعتبار حرمتش در قرآن به نام «الْبَيْتِ الْحَرَامِ» خوانده شده و به اعتبار قدمتش در جای دیگر، «الْبَيْتِ الْعَتِيقِ» نام گرفته است، ولی صحابه و تابعین تحت تأثیر عشق به طرفه‌گویی و تمایل به القاء مطالب ماورائی و آسمانی، فکر خود را به عالم بالا برده و

فرهنگ اسلام و به تعبیر صحیح‌تر: وارد فرهنگ مسلمانان شده است.

ما هنوز نتوانسته‌ایم باور کنیم که بیت‌المعمور به مفهومی که روایان عامه گفته‌اند و شرحش خواهد آمد، واقعیت خارجی دارد و ساخته خیال بعضی از صحابه و تابعین نیست، اگرچه آنان «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» واقع در سوره طور را با آن تطبیق کرده‌اند.

در اینجا برای روشن شدن مطلب، بحث مبسوطی در رابطه با «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» و آنچه درباره آن گفته‌اند می‌آوریم که ضمن آن مسأله دو نزول که برای قرآن گفته‌اند به بحث گذاشته می‌شود و در مدخل بحث سخن کوتاهی درباره معنای صحیح «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» در سوره طور داریم.

سوگند به البیت المعمور یعنی کعبه

خداوند در سوره «الطُّورِ» به چند چیز قسم یاد کرده است که کوه طور و خانه کعبه از آنهاست و نیز در سوره «التِّينِ» به چند چیز قسم یاد کرده است که کوه طور و مکه از آنهاست. در سوره طور می‌فرماید: «وَالطُّورِ وَ كِتَابٍ مَّسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَّنْشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ... إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ...». و در سوره التِّينِ می‌فرماید: «وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ...».

قسم یاد کردن خداوند به کوه طور و مکه و کعبه، به خاطر قداست آنها در نزد خداست و کعبه به نام «الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ» خوانده شده است، چون به وسیله زائرانش معمور و آباد می‌شود «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنٍ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...»^(۶) و مکه به

در اینجا قتاده و عایشه توضیح ندادند که با توجه به حرکت دائمی زمین این جمله که گفته‌اند: «بیت‌المعمور محاذی کعبه است» چه معنایی دارد؟ البته آن دو از حرکت زمین خبر نداشتند.

و نیز توضیح ندادند که آیا مقصودشان از این جمله که می‌گویند: «اگر بیت‌المعمور بیفتد یا اگر سنگی از آن بیفتد روی کعبه می‌افتد» این است که بیت‌المعمور نیز مانند کعبه از سنگ و سیمان و مواد زمینی ساخته شده است.

۲- ضحاک^۶ بن مزاحم مفسر معروف گفته است:

«الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ أَنْزَلَ مِنَ الْجَنَّةِ فَكَانَ يُغْتَمَرُ بِمَكَّةَ قَلَمًا كَانَ الْعَرْقُ رَفَعَهُ اللَّهُ فَهَوِيَ السَّمَاءُ السَّادِسَةَ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ قَبِيلَةِ إِبْلِيسَ ثُمَّ لَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ أَحَدٌ يَوْمًا وَاحِدًا أَبَدًا»^(۸).

یعنی بیت‌المعمور از بهشت فرود آمد و در مکه نصب شد و عبادتگاه مردم بود، پس طوفان نوح که پدید آمد خدا آن را به آسمان ششم برد و در آنجا در هر روزی هفتاد هزار فرشته که از قبیله ابلیس هستند برای عبادت داخل آن می‌شوند و دیگر نوبتشان نمی‌شود که داخل آن شوند.

معنای این کلمه را در آسمانها جستجو کرده‌اند و با این احساس و تمایل در تفسیر این کلمه از خود تفنن و تنوع عجیبی نشان دادند که در اینجا چند نمونه از آنها ذکر می‌شود:

۱- قتاده^۹ گفته است:

«ذُكِرَ لَنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ: هَلْ تَذَرُونَ مَا الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّهُ مَسْجِدٌ فِي السَّمَاءِ بَحِيَالِ الْكَعْبَةِ، لَوْحَرَّ، خَرَّ عَلَيْهَا، يُصَلِّي كُلُّ يَوْمٍ فِيهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ إِذَا خَرَجُوا مِنْهُ لَمْ يَعُودُوا وَآخِرُ مَا عَلَيْهِمْ»^(۶).

یعنی برای ما نقل شده که رسول خدا (ص) روزی از اصحاب خود پرسید: آیا می‌دانید بیت‌المعمور چیست؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند، فرمود: بیت‌المعمور مسجدی است در آسمان در مقابل کعبه که اگر بیفتد روی کعبه می‌افتد، در هر روزی هفتاد هزار فرشته در آن نماز می‌خوانند که وقتی از آن خارج می‌شوند دیگر به آن باز نمی‌گردند.

عایشه نیز به رسول خدا (ص) نسبت داده که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ هَذِهِ الْكَعْبَةَ بِحِيَالِ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ الَّذِي فِي السَّمَاءِ، يَدْخُلُ ذَلِكَ الْمَعْمُورُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَوْ وَقَعَ حَجَرٌ مِنْهُ لَسَوَّعَ عَلَى ظَهْرِ الْكَعْبَةِ»^(۷).

یعنی این کعبه در مقابل بیت‌المعمور است که در آسمان قرار دارد و هفتاد هزار فرشته داخل آن می‌شوند- یعنی در هر روزی - که تا قیامت به آن باز نمی‌گردند، اگر سنگی از بیت‌المعمور بیفتد روی کعبه می‌افتد.

* قتاده بن دعامة مفسر معروف، نابینا متولد شد، او از انس بن مالک روایت می‌کند و اوزاعی از او روایت می‌کند گفته‌اند از افرادی بلاواسطه نقل حدیث می‌کرد که خود از آنان نشنیده بود، او در سال ۱۱۷ در ۵۶ سالگی در اواسط درگذشت (تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۵۱ به بعد).

© ضحاک بن مزاحم، مفسر معروف از ابوهریره روایت می‌کند و مقاتل بن حیان از او روایت می‌کند، ضحاک در سال ۱۰۵ یا ۱۰۶ هجری وفات کرده است. (تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۴۵۳).

نظیر سخن ضحاک را ربیع * بن آنس نقل کرده و گفته است:

«إِنَّ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَوْضِعَ الْكَعْبَةِ فِي زَمَانِ آدَمَ (ع) فَلَمَّا كَانَ زَمَانِ نُوحٍ (ع) أَمَرَهُمْ أَنْ يَخْجُوا قَابِوًا عَلَيْهِ وَعَصَوْهُ فَلَمَّا طَفَى الْمَاءُ رُفِعَ فُجِعِلَ بِجَدَائِهِ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَعْمُرُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ثُمَّ لَا يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ حَتَّى يُنْفَخَ فِي الصُّورِ، قَالَ: فَبَوَّأَ اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ حَيْثُ كَانَ، قَالَ تَعَالَى: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا» (٩)

یعنی بیتالمعمور در زمان آدم در زمین در محل کعبه بود و در زمان نوح او دستور داد مردم آن را زیارت کنند و لی مردم تمرد کردند پس هنگام طفیان آب آن را بالا بردند و در آسمان اول در مقابل کعبه قرار دادند و در هر روزی هفتاد هزار فرشته با عبادت خود آن را معمور می کنند و تا قیامت دیگر به آن بر نمی گردند، پس آنگاه خدا در همان جای بیتالمعمور در زمین برای ابراهیم مکان بیت و کعبه را مقرر کرد.

در اینجا ضحاک بن مزاحم توضیح نداده است که فرود آمدن بیتالمعمور از بهشت به زمین چه مفهومی دارد؟ آیا مقصود از بهشت همان بهشت موعود است یا بهشت دیگر؟ و آیا آن بیتالمعمور که از بهشت آمد از همین مواد زمینی مانند سنگ و سیمان ساخته شده بود یا مواد دیگر؟ چرا فقط فرشتههایی که از قبیله ابلیس هستند در آسمان اجازه ورود به بیتالمعمور را دارند، نه فرشتههای دیگر؟ و نیز ضحاک و ربیع بن آنس در باره محل بیتالمعمور سخن خود را هماهنگ نکرده اند و ضحاک محل آن را

آسمان اول تعیین کرده است، و ربیع بن آنس آسمان ششم.

۳- ابو هریره به رسول خدا (ص) نسبت داده است که فرمود:

«فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ بَيْتٌ يُقَالُ لَهُ الْمَعْمُورُ بِجِيَالِ الْكَعْبَةِ، وَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ نَهْرٌ يُقَالُ لَهُ: الْحَيَوَانُ يَدْخُلُهُ جِبْرَائِيلُ كُلَّ يَوْمٍ فَيَنْفَسُ فِيهِ إِنْفَاسَةً ثُمَّ يَخْرُجُ فَيَنْفِضُ انْتِفَاضَةً يَخْرُ عَنْهُ سَبْعُونَ أَلْفَ قَطْرَةٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكًا يُؤَمِّرُنَ أَنْ يَأْتُوا الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ فَيُصَلُّونَ فِيهِ فَيَفْعَلُونَ ثُمَّ يَخْرُجُونَ فَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ أَبَدًا وَيُولَى عَلَيْهِمْ أَحَدُهُمْ يُؤَمِّرُ أَنْ يَقِفَ بِهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَوْقِفًا يُسَبِّحُونَ اللَّهَ فِيهِ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ» (١٠)

یعنی در آسمان هفتم بیتهای هست به نام بیتالمعمور در مقابل کعبه، و در آسمان چهارم نهری هست به نام نهر حیوان، جبرئیل هر روزی یک نوبت در آن نهر آب تنی می کند و بیرون می آید و بالهای خود را می تکاند و از بالهای هفتاد هزار قطره آب می چکد و از هر قطره ای یک فرشته خلق می شود و این هفتاد هزار فرشته مأمور می شوند به بیتالمعمور در آسمان هفتم بروند و در آن نماز بخوانند و بیرون بیایند و این فرشتهها به بیتالمعمور رفته در آنجا نماز می خوانند و بیرون می آیند و دیگر هرگز به بیتالمعمور بر نمی گردند، آنگاه یکی از این فرشتهها امیر آنان می شود و در محلی از آسمان متوقفشان می کند که تا قیامت تسبیح خدا گویند.

* ربیع بن انس از حسن بصری روایت می کند و در خلافت منصور دوانیقی در سال ۱۳۹ یا ۱۴۰ وفات کرده است. (تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۸).

در اینجا ابوهزیره روشن نکرده است که آیا جبرئیل هم یک موجود جسمانی است که آب تنی هم می‌کند و...؟! و آیا آب نهر حیوان مزبور از جنس همین آبهای زمین است که از اکسیژن و هیدروژن ترکیب شده است یا از جنس دیگر؟

۴- آنس بن مالک به رسول خدا (ص) نسبت داده است که در باره سفر معراج فرمود:

«... ثُمَّ عُرِجَ بِنَا إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ ... فَفُتِحَ لَنَا قَادًا أَنَا بِإِبْرَاهِيمَ مُسْنِدًا ظَهْرَهُ إِلَيَّ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ...» (۱۱)

یعنی پس از آن ما را به سوی آسمان هفتم بالا بردند... پس درب آسمان هفتم برای ما گشوده شد، ناگهان دیدم ابراهیم پشت خود را به بیت‌المعمور تکیه داده است و در آنجا حضور دارد.

در اینجا آنس * بن مالک توضیح نداده است که اگر بیت‌المعمور از مواد جسمانی ساخته شده است که در زمان حضرت نوح مردم مأمور بودند آن را زیارت کنند حضرت ابراهیم در عالم برزخ که روحش در کالبدش نیست چگونه به دیوار بیت‌المعمور که از مواد جسمانی است تکیه می‌دهد؟!

۵- به حضرت علی (ع) نسبت داده‌اند که از وی در باره بیت‌المعمور پرسیدند، فرمود:

«ذَلِكَ الضَّرَاحُ بَيْتٌ فَوْقَ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ تَحْتَ الْعَرْشِ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ثُمَّ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.» (۱۲)

یعنی بیت‌المعمور همان ضراح است، بیتی است فوق هفت آسمان در زیر عرش، در هر روزی هفتاد هزار فرشته در آن داخل می‌شوند و دیگر به آن بر نمی‌گردند.

ضمناً ناقلان این اخبار در باره محل بیت‌المعمور شش قول مختلف نقل کرده‌اند:

قول اول- آسمان اول
قول دوم- آسمان سوم
قول سوم- آسمان چهارم
قول چهارم- آسمان ششم
قول پنجم- آسمان هفتم
قول ششم- فوق هفت آسمان در زیر عرش (۱۳)

آنچه تا اینجا گفته شد بخشی از طُرفه‌گویی‌های ماورائی صحابه و تابعین در باره بیت‌المعمور بود.

جمع بندی گفته‌های صحابه

خلاصه مطالب صحابه و تابعین در باره بیت‌المعمور چنین می‌شود:

- ۱- بیت‌المعمور، مسجدی است که آن را از بهشت به زمین آورده بودند.
- ۲- وقتی که بیت‌المعمور را از بهشت آوردند آن را در جای گعبه نصب کردند تا عبادتگاه مردم باشد.
- ۳- حضرت نوح (ع) مردم را دعوت کرد آن را زیارت کنند ولی مردم تمرد کردند و در هنگام طوفان بیت‌المعمور را از زمین به آسمان بردند تا عبادتگاه فرشتگان باشد.

* آنس بن مالک انصاری معروف به خادم رسول‌الله (ص) یکی از صحابه است او در بصره در حدود سال ۹۰ هجری وفات کرد، در حالی که حدود ۱۰۰ سال داشت، گویند: او هشتاد پسر و دو دختر از صلب خود داشت. وی از رسول خدا (ص) و جمع کثیری روایت می‌کند و حسن بصری و جمع کثیری از او روایت می‌کنند. (السُدُّ القابیه، ج ۱/۲، ص ۱۲۸).

۵ در تفسیر طبری در نقلی به جای «ضراح» «ضریح» ذکر شده است. (تفسیر طبری، جزء ۲۷، ص ۱۷).

دلیل اول، محل آن در آسمان است و آسمان از زمین برتر است.

دلیل دوم، زائران و نمازگزاران در بیت‌المعمور فرشتگانند، درحالی که زائران کعبه انسانها هستند و فرشتگان موجودات علوی و معصومانند و مانند انسانها آلوده به گناه نمی‌شوند.

دلیل سوم، تعداد زائران و نمازگزاران در بیت‌المعمور بسیار بیشتر از زائران کعبه هستند زیرا در هر روز هفتاد هزار فرشته در بیت‌المعمور نماز می‌خوانند که دیگر تا قیامت نوبتشان نمی‌شود به آن بر گردند. عدد هفتاد هزار را که در عدد روزهای یک سال قمری یعنی ۳۵۵ ضرب کنیم حاصل ضرب آن بیست و چهار میلیون و هشتصد و پنجاه هزار خواهد شد، این عدد بزرگ بیست و چند میلیونی فقط مربوط یک سال است.

و می‌دانیم که معمور بودن کعبه و بیت‌المعمور به این است که نمازگزاران و زائران در آنها رفت و آمد کنند و هر چه تعداد زائران بیشتر باشد، میزان معمور بودن آنها بالا می‌رود و ناگفته پیداست که تعداد زائران کعبه خیلی کمتر از مقدار قریب به بیست و پنج میلیون در یکسال است که تعداد زائران بیت‌المعمور به نقل روایات بود.

به این سه دلیل بیت‌المعمور از کعبه افضل است و بنابراین باید «بیت‌المعمور» در سوره «والطور» که خدا به آن قسم یاد کرده است به بیت‌المعمور آسمانی که عبادتگاه فرشتگان است تفسیر شود، نه به کعبه زمینی که عبادتگاه مردم خاکی و احیاناً آلوده به گناه است.

۴- در هر روز هفتاد هزار فرشته در بیت‌المعمور نماز می‌خوانند و تا قیامت به آن بر نمی‌گردند.

۵- فرشته‌هایی که در بیت‌المعمور نماز می‌خوانند از قبیله ابلیس هستند.

۶- این هفتاد هزار فرشته از قطره‌های آبی که از بالهای جبرئیل می‌ریزد خلق می‌شوند.

۷- در هر روز جدیدی هفتاد هزار فرشته جدید برای نماز خواندن در بیت‌المعمور خلق می‌شوند.

۸- هر هفتاد هزار فرشته‌ای که در هر روزی خلق می‌شوند فقط یک بار در بیت‌المعمور نماز می‌خوانند و سپس تحت فرمان یکی از آنان در محلی از آسمان متوقف می‌شوند و تا قیامت تسبیح خدا می‌گویند.

۹- حضرت ابراهیم (ع) در آسمان هفتم تکیه به دیوار بیت‌المعمور داده است و در آنجا حضور دارد.

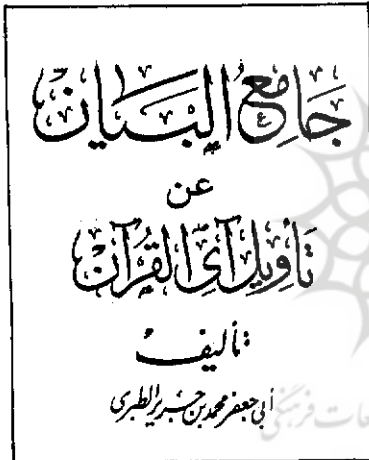
۱۰- بیت‌المعمور در آسمان محاذی کعبه است و مورد احترام ملائکه می‌باشد، همانطور که کعبه مورد احترام مردم است.

۱۱- محل بیت‌المعمور در آسمان اول یا سوم، یا چهارم، یا ششم، یا هفتم، و یا مافوق هفت آسمان زیر عرش خداست.

برتری بیت‌المعمور از کعبه!

کسانی که مصداق «البیت المعمور» در سوره «والطور» را در آسمان‌ها جستجو کرده‌اند خواست‌هاند بگویند: بیت‌المعموری که ما معرفی می‌کنیم و جای آن را در آسمان تعیین کرده‌ایم به سه دلیل از کعبه افضل است:

سخنی می‌گوید، دیگران می‌پذیرند و یا ناچارند بپذیرند، آنگاه نظرها و گفته‌های ابوهریره‌ها از عصر صحابه به عصر تابعین منتقل می‌شود و به عنوان نظرها و گفته‌های صحیح تلقی به قبول می‌گردد و به نسلهای بعد می‌رسد و رفته رفته در محیط‌های تفسیر قرآن همه‌جا زبان به زبان و کتاب به کتاب نقل و منتشر می‌شود به طوری که همه گمان می‌کنند سخن صحیح و حرف آخر همان است که ابوهریره‌ها گفته‌اند.



تا آنجا که در نیمهٔ دوم قرن سوم هجری وقتی که نوبت به ابن جریر طبری، مفسر

ابوهریرهٔ دوسی فقط سه سال از حیات رسول خدا (ص) درک کرده است ولی با این وصف از همه اصحاب آن حضرت بیشتر نقل حدیث کرده است و بیش از هشتصد نفر از صحابه و تابعین از او نقل حدیث کرده‌اند او در زمانی از طرف عمر والی بحرین شد و در سال ۵۷ یا ۵۸ هجری در سن ۷۸ سالگی وفات کرد. (اسدالغابه، ج ۵، ص ۳۱۵).

در باره دروغگویی ابوهریره و بی‌اعتباری حدیثهای او کتابهای مستغنی نوشته‌اند و از جمله علامه سیدعبدالحسین شرف‌الدین کتابی به نام ابوهریره نوشته و نقاب از چهره واقعی او بر گرفته است جزاالله.

ابتکار ابوهریره!

ابوهریره برای اینکه تعداد فرشتگانی که در هر روز در بیت‌المعمور نماز می‌خوانند هرگز کمتر از هفتاد هزار نشود، قصه آب تنی کردن جبرئیل را مطرح کرده و گفته است: یکی از وظائف جبرئیل این است که روزی یکبار در نهر حیوان در آسمان چهارم آب تنی کند و از آب بیرون آید و بالهای خود را تکان دهد تا هفتاد هزار قطره آب نه کمتر و نه بیشتر از بالهایش بریزد و از هر قطره یک فرشته خلق شود و این هفتاد هزار فرشته در بیت‌المعمور یک بار نماز بخوانند و بیرون بروند و دیگر به آن باز نگردند و روزهای دیگر باز همین کار جبرئیل و فرشته‌های خلق الساعه تکرار گردد و این عمل تا روز قیامت ادامه یابد. با این ابتکار ابوهریره دیگر احتمال کم شدن تعداد فرشته‌هایی که باید هر روز در بیت‌المعمور نماز بخوانند وجود نخواهد داشت و از این بابت نگرانی وجود ندارد!

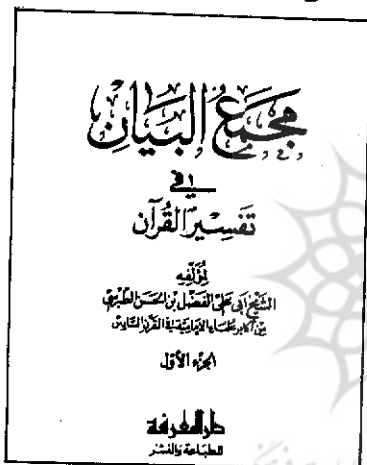
طُرفه گویی و سخنان ماورایی

می‌بینیم که صحابه و تابعین چگونه در تفسیر «البیت المعمور» به طُرفه گویی و سخنان ماورائی پرداخته‌اند و هر کس هر چه دلش خواسته است به زبان آورده و اجتهاد خود را و یا بهتر بگوئیم: خواسته نفس خود را گفته است و کسی هم گفته‌های آنان را نقد نکرده است.

طبیعی است در عصری که ابوهریره و همفکران او مورد احترام و حمایت حکومت بنی اُمیّه هستند و گفته‌های آنان بر جامعه اسلامی حاکم است هنگامی که ابوهریره در باره بیت‌المعمور طبق هوای نفس خود

مقابل این سؤال منطقی وی که موسی در کجا با آدم ملاقات کرد؟

سرایت این افکار به محیط شیعه افکار ابوهریره‌ها در قالب حدیث چنان بر محیط‌های علمی جامعه اسلامی مسلط گشته بود که مفسر بزرگ شیعه مرحوم طبرسی هنگام نوشتن تفسیر سوره «والطور» وقتی که به منابع عامه مراجعه می‌کند تحت تأثیر روایات وارد شده



از صحابه و تابعین درباره معنای «البیت المعمور» آن را به معنای همان بیت آسمانی که صحابه و تابعین گفته‌اند: مقابل کعبه قرار دارد تفسیر می‌کند، و حتی حدیث ابوهریره را که در این باره از او نقل شده در مجمع‌البیان ذکر می‌نماید (۱۵) بدون اینکه آن را نقد کند یا تعلیقه‌ای برای آن بنویسد و این موجب تعجب و تأسف است. اگرچه با توجه به سلطه این افکار و اخبار بر محیط تفسیر، این تعجب زائل می‌شود ولی تأسف باقی می‌ماند. هیچیک از این نقلیهایی که در تفسیر «البیت المعمور» از منابع عامه آوردیم

معروف می‌رسد با اینکه او عالم صاحب نظری است جرأت نمی‌کند درباره آنچه صحابه و تابعین در مورد بیت‌المعمور گفته‌اند نقدی بنویسد و از اینرو در تفسیر سوره «والطور» به همان نقلیهایی که از صحابه و تابعین درباره بیت‌المعمور رسیده است اکتفاء می‌کند و فقط هنگام نقل سخنان آنان درباره معنای «البیت المعمور» تردیدی را که خود درباره صحت گفته‌های آنان دارد با عبارت «فیما ذکر» اظهار می‌کند و می‌گذرد.

چون اگر همین طبری فرضاً بخواهد حدیث ابوهریره را که به پیغمبر نسبت داده است نقد ورد کند او را متهم می‌کنند که به حدیث رسول الله (ص) طعن زده است، و تحمل عوارض این اتهام برای وی آسان نیست.

نقل کرده‌اند: مُحَدَّثِي فِي حَضْرَةِ هَارُونَ الرَّشِيدِ حَدِيثِي رَأَى رَسُولَ خُذَا (ص) نسبت داد که در آن آمده بود: «آدم و موسی باهم مواجه کردند». یکی از بزرگان قریش که حاضر بود گفت: موسی در کجا با آدم ملاقات کرد؟ هارون به غضب آمد و گفت: این زندقه به حدیث پیغمبر (ص) طعن می‌زند، شمشیر و سفره چرمی بیاورید و گردن او را بزنید، آن محدث با التماس و الحاح زیاد هارون را از فکر کشتن آن بزرگ قرشی منصرف کرد. (۱۴)

می‌بینیم که افکار ابوهریره‌ها در قالب حدیث‌های منسوب به رسول خدا (ص) تا چه اندازه بر فضا و جو اسلامی حاکم شده بود که حتی شخصیت اجتماعی و بزرگی آن بزرگ قرشی مانع از این نمی‌شود که هارون دستور قتل او را بدهد! دستور قتل در

شود» نازل شد ولی کلمه «من الفجر» در دنباله آن نبود، پس مدتی بعضی از مردم وقتی که می‌خواستند بدانند در شب ماه رمضان تا کی می‌توانند غذا بخورند یک ریسمان سفید و یک ریسمان سیاه به پای خود می‌بستند و مشغول خوردن می‌شدند و به آن دو ریسمان نگاه می‌کردند تا ببینند کی با روشن شدن هوا ریسمان سفید از ریسمان سیاه شناخته می‌شود تا دیگر غذا نخورند* - آنان نمی‌دانستند که مقصود از خیط ابیض سفیده فجر صادق است - پس خدا بعداً کلمه «من الفجر» را نازل کرد تا معلوم کند که مقصود از خیط ابیض، فجر صادق است.

کسانی که این افسانه را ساخته‌اند توجه نکرده‌اند که گفته آنان مستلزم این است که نعوذ بالله خدا نمی‌داند وحی را باید چگونه و با چه کیفیت و کمیتی بفرستد و پس از آنکه بعضی از مسلمانان تا مدتی کار اشتباهی انجام می‌دهند خدا تازه متوجه می‌شود که آیه مزبور کلمه «من الفجر» را کمبود دارد و این کلمه را جداگانه نازل می‌کند تا رفع کمبود بشود!

می‌بینیم که این افراد در جهل و خودسری تا کجا پیش رفته و چگونه با وحی الهی بازی کرده‌اند و هر چه هوای نفس

از نظر سند اعتبار ندارد و نمی‌توان به مضمون آنها معتقد شد، اگرچه بعضی از آنها را به رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) نیز نسبت داده‌اند، ولی اینها چون سند صحیح ندارند، در حد حجیت نیستند و نباید آنها را به عنوان نقلهای قابل اعتماد تلقی کرد و احتیاط دینی اقتضاء دارد که این نقلها را به عنوان نقلهای مشکوک به شمار آوریم. و روی این مبنا نمی‌توان به استناد این روایات معتقد شد که «البيت المعمور» واقع در سوره «والطور» به همان معنایی است که ابو هریره‌ها گفته‌اند!

این مطالب به ظن قوی ساخته فکر و خیال بعضی از صحابه و تابعین بی احتیاط است.

بازی با وحی الهی

گروهی از صحابه و تابعین بی احتیاط طبق سلیقه‌های شخصی خود هرچه خواست‌اند درباره کیفیت نزول وحی و تفسیر آیات قرآن و سایر امور مربوط به قرآن گفته‌اند و گاهی به تالی فاسدهای سخنان خود نیندیشیده‌اند. مثلاً از سهل بن سعد صحابی نقل کرده‌اند که گفته است: «انزلت « وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ » (۱۶) وَ لَمْ يَنْزَلْ « مِنْ الْفَجْرِ » فَكَانَ رَجُلًا إِذَا أَرَادُوا الصَّوْمَ رَبَطَ أَحَدَهُمْ فِي رَجْلَيْهِ الْخَيْطَ الْأَبْيَضَ وَالْخَيْطَ الْأَسْوَدَ فَلَا يَزَالُ يَأْكُلُ وَيَشْرَبُ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُ رَوْبُهُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ بَعْدَ « مِنْ الْفَجْرِ » فَعَلِمُوا أَنَّهَا يَعْنِي اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ » (۱۷)

یعنی آیه یاد شده که می‌گوید: «در شبهای ماه رمضان بخورید و بیاشامید تا وقتی که خیط سفید از خیط سیاه شناخته

* بدون تردید مسلمانان هنگام سحر زیر نور چراغ غسدا می‌خورده‌اند و در این صورت رنگ ریسمان سفید و سیاه را از همان اول تشخیص می‌داده‌اند، معلوم نیست سازندگان این داستان می‌خواهند چه بگویند؟ اگر می‌خواهند بگویند: مسلمانان در تزاریکی غسدا می‌خورده‌اند که این قابل قبول نیست و اگر قبول دارند که زیر نور چراغ غذا می‌خورده‌اند در این صورت برای تشخیص ریسمان سفید از سیاه نیازی ندارند که صبر کنند تا سفیده صبح بدمد.

و در زمین بر قلب رسول خدا (ص) نازل گشته است.

از ابن عباس نقل کرده‌اند که در این رابطه گفته است:

«... ان ليلة القدر هي الليلة المباركة وهي في رمضان، نزل القرآن جملة واحدة من الزبر الى البيت المعمور وهو مواقع النجوم في السماء الدنيا حيث وقع القرآن، ثم نزل على محمد (ص) بعد ذلك في الامر والنهي وفي الحروب رسلاً رسلاً»^(۲۱)

یعنی شب قدر همان شب مبارک است و در رمضان قرار دارد، قرآن جملگی به طور

دفعی از «زبر» به بیت المعمور نازل شد و بیت المعمور مواقع ستاره‌ها در آسمان دنیاست، همانجا که قرآن فرود آمد. پس از آن قرآن در قسمت‌های گوناگون قطعه قطعه بر محمد (ص) نازل شد که حاوی امر و نهی است و در باره مسائل جنگ‌ها سخن می‌گوید.

قائلان به وجود بیت‌المعموری که ابوهریره‌ها ترسیم کرده‌اند و شرح آن گذشت جهت حل مشکل یاد شده، راه حل مزبور را ذکر کرده‌اند که برای قرآن دو نزول بوده است، یکی دفعی و دیگری تدریجی.

ما اطمینان نداریم که این راه حل از مغز ابن عباس تراوش کرده باشد، زیرا وی مردی با هوش و نکته‌سنج بود و در طول ملازمت و مصاحبت با حضرت علی (ع) از امام کسب علم کرده است و بسیاری از مسائل دقیق را خوب می‌فهمید و تقریر می‌کرد، و بعید است که این راه حل دور از ذهن را ابن عباس ابداع کرده باشد. و این احتمال وجود دارد که در عصر خلفای عباسی این

آنان اقتضاء نموده است گفته‌اند و به خدا و رسول نسبت داده‌اند!

همین‌گونه افراد بوده‌اند که کلمه «البيت المعمور» را به معنای ساختمانی در آسمان با آن تفصیلاتی که قبلاً گذشت تفسیر و مطرح کرده‌اند تا بگویند: بیت‌المعمور در آسمان با نماز خواندن این فرشتگان با این کمیت بسیار بالا معمور می‌شود، در حالی که معمور شدن کعبه با زیارت انسانها با کمیت بسیار کمتر انجام می‌گردد!

رابطه بیت‌المعمور با نزول قرآن

ذهنیتی که در عصر اصحاب و تابعین در مورد بیت‌المعمور به وسیله منقولات آنان به وجود آمده بود به حل مشکلی که درباره نزول قرآن پیش آمد کمک کرد، البته طبق سلیقه کسانی که به منطقی بودن گفته‌های خود نمی‌اندیشند.

مشکل این است که از طرفی در قرآن آمده است: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن»^(۱۸) و «انا انزلناه في ليلة مباركة»^(۱۹) و «انا انزلناه في ليلة القدر»^(۲۰) که از این آیات معلوم می‌شود قرآن در ماه رمضان و در شبی مبارک و شب قدر نازل شده است.

و از طرفی از تاریخ قرآن معلوم است که قرآن در طول بیست و سه سال دوران نبوت رسول خدا (ص) به تدریج قسمت به قسمت طبق نیاز زمان بر رسول اکرم (ص) نازل گشته است.

برای حل مشکل گفته‌اند: قرآن یک نوبت به طور دفعی جملگی به صورت کامل در آسمان به بیت‌المعمور نازل شده، و بعداً به تدریج قسمت به قسمت طبق نیاز زمان

زمینی راهنمای مردم است، که باید به آن عمل کنند تا رستگار شوند، نسخه قرآن بیت‌المعموری راهنمای چه کسانی است؟

۹- آیا راهنمای هیچکس نیست و به صورت موجودی عاطل و بی اثر همچنان در بیت‌المعمور باقی است تا قیامت؟!

گمان می‌رود کسانی که قرآن بیت‌المعموری را مطرح کرده‌اند اگر با اینگونه سؤالات و ابهامات روبرو می‌شدند نزول قرآن را به بیت‌المعمور مطرح نمی‌کردند.

تسلط گفته گروه ابوهیره

آنچه از منابع عامه درباره بیت‌المعمور و نزول قرآن در آن نقل کردیم در محیطهای علمی و تفسیری عامه به عنوان قول و فکر مسلط شناخته شد و چون از ناحیه گروه ابوهیره که مورد حمایت و تأیید حکومت بودند ابداع و ترویج گشته بود کسی جرأت مخالفت با آن را نداشت .

به دنبال این جریان بود که این فکر در بین مفسران قرآن از قرن‌های دیگر منتقل می‌شد. مفسران آن را اجماعی و غیر قابل تردید تلقی می‌کردند و این نظر بین مفسران عامه پیوسته اظهار و تکرار می‌گشت.

قُرْطُبِي مفسِّر بزرگ عامه در قرن هفتم هجری می‌نویسد:

«لا خلاف فی ان القرآن انزل من اللوح المحفوظ ليلة القدر جملة واحدة فوضع فی بیت العزة فی سماء الدنيا ثم کان جبرئیل صلی الله علیه و سلم ينزل به نجما نجما فی الاوامر والنواهی والاسباب و ذلک فی عشرين سنة». (۲۲)

را اهل را به ابن عباس که جد این خلفاء بود نسبت داده باشند تا مورد تأیید خلفاء واقع شود و در جامعه ترویج گردد.

در اینجا ابهاماتی وجود دارد که قائلان به این راه حل باید درباره آنها توضیح بدهند، آن مسائل به قرار ذیل است:

۱- چه ضرورتی ایجاب می‌کرد که قرآن دو نزول داشته باشد. یکی دفعی در آسمان و دیگری تدریجی در زمین و بر قلب رسول خدا با اینکه یک نزول تدریجی کافی بود؟

۲- آیا در بیت‌المعمور که مسجدی است در آسمان شخصی وجود داشت که وحی قرآنی را دریافت کند؟ اگر وجود داشت او انسان بود یا فرشته؟ اگر انسان بود او کیست؟ و اگر فرشته بود نامش چیست؟

۳- اگر شخصی در بیت‌المعمور نبود که وحی قرآنی را دریافت کند، آیا قرآن به خود بیت‌المعمور نازل شد؟ و به عبارت دیگر: آیا بیت‌المعمور خودش وحی را دریافت کرد؟

۴- اگر چنین است آیا بیت‌المعمور دارای شعور و ادراک و استعداد دریافت وحی است؟

۵- آیا بیت‌المعمور این وحی قرآنی را از خدا دریافت کرد یا از جبرئیل؟

۶- آیا قرآنی که به بیت‌المعمور نازل شد در کتابی نوشته و ثبت گردیده بود و در آنجا نهاده شد؟

۷- آیا پس از آنکه به تدریج قرآن به طور کامل به قول آنان از بیت‌المعمور بر رسول خدا (ص) نازل شد باز هم قرآنی که در بیت‌المعمور بود باقی ماند؟

۸- اگر باقی ماند چه ضرورتی باقی ماندنش را ایجاب می‌کرد؟ نسخه قرآن

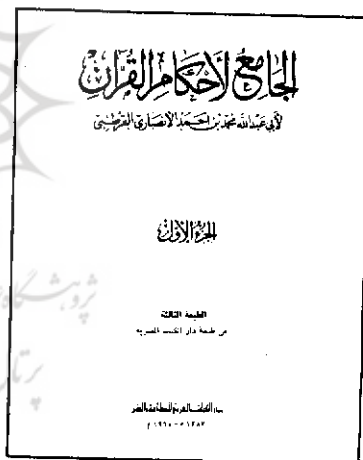
انتساب این فکر به امام صادق

در نیمه دوم قرن دوم هجری، این فکر به وسیله راویان بی احتیاط اهل سنت به امام صادق (ع) نسبت داده شد و در کتابهای حدیث وارد گشت و از آن پس محدثان شیعه آن را از عامه گرفته و در کتابهای حدیثی خود درج کردند و حتی بعضی از محدثان شیعه به صحت آن معتقد شدند. شیخ صدوق در کتاب امالی در این رابطه حدیثی را که راویان اصلی آن از اهل سنت هستند بدین صورت نقل می‌کند:

«حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار قال: حدثنا سعد بن عبدالله عن القاسم بن محمد الاصبهاني عن سليمان بن داوود المنقري عن حفص بن غياث قال: قلت للصادق جعفر بن محمد: اخبرني عن قول الله: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» كيف انزل القرآن في شهر رمضان و انما انزل القرآن في مدة عشرين سنة اوله و آخره؟ فقال: انزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان الى البيت المعمور ثم انزل من البيت المعمور في مدة عشرين سنة». (۲۳)

یعنی احمد بن محمد بن یحیی العطار برای ما از سعد بن عبدالله نقل کرد و او از قاسم بن محمد اصفهانی و او از سلیمان بن داوود منقری و او از حفص بن غیاث که او گفت: به جعفر بن محمد صادق گفتم: درباره قول خدا که می‌گوید: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» برای من توضیح بده که چگونه قرآن در ماه رمضان نازل شد با اینکه می‌دانیم قرآن از اول تا آخر در مدت بیست سال نازل شده است؟ جعفر بن محمد گفت: قرآن جملگی و یکپارچه به طور دفعی به بیت‌المعمور نازل شد و سپس در مدت

یعنی در این مطلب اختلافی نیست که قرآن از لوح محفوظ در شب قدر جملگن نازل شد و آن را در بیت‌العزة یعنی بیت‌المعمور نهادند که در آسمان دنیاست و پس از آن جبرئیل که درود خدا بر او باد قسمت به قسمت، آن را در اوامر و نواهی و اسباب نزول دیگر نازل می‌کرد و این نزول تدریجی در بیست سال به انجام رسید. اینکه قرطبی می‌گوید: «در این مطلب اختلافی نیست» دلیل است که در قرن هفتم هجری یعنی عصر قرطبی فکر مسلط در مورد نزول قرآن همان دو نزول یکی دفعی و دیگری تدریجی بوده است که از صحابه و تابعین به نسلهای بعد رسیده بود.



بدیهی است این فکر از همان زمانی که تألیف کتابهای تفسیر و حدیث شروع شد یعنی در قرن دوم هجری در محیط اسلامی از قول صحابه و تابعین در دفاتر حدیث و تفسیر ثبت گشت و می‌توان گفت: از اواسط قرن دوم هجری به بعد این فکر روز به روز شایع‌تر می‌شد تا آنکه به عنوان فکر مسلط و غیرقابل خدشه همه‌جا مطرح گشت و قهراً مورد قبول واقع شد و کسی مناقشه نکرد.

هارون الرشید بوده و از روایان عامه است، بعضی از علمای رجال درباره او گفته‌اند: الف حدیثی را که فقط حفص بن غیاث نقل کند و دیگران نقل نکنند نمی‌توان قبول کرد. (۲۸)

ب- او کثیر الغلط بوده است. (۲۹)

ج- حافظه او ضعیف بود و به حدیثهایی که از حافظه نقل می‌کند نمی‌توان اعتماد کرد.

د- همه حدیث‌هایی که او در بغداد و کوفه نقل کرده یعنی سه تا چهار هزار حدیث از حافظه‌اش بوده است. (۳۰)

ه- احمد بن حنبل و محمد بن سعد صاحب طبقات گفته‌اند: حفص بن غیاث مدلس بوده و در نقل حدیث تدلیس می‌کرده است. (۳۱)

ز مخشری درباره مدلس می‌گوید: «والمدلس لا یقبل حدیثه و هو الذی لای ذکر فی حدیثه من سمعه منه و ی ذکر من هو اعلی ممن حدثه یوهم انه سمعه منه». (۳۲)

یعنی مدلس حدیثش قبول نمی‌شود و او کسی است که نام شخصی را که حدیث را از او شنیده است ذکر نمی‌کند و نام راوی بالاتر از او را ذکر می‌کند و می‌نماید که حدیث را از او شنیده است.

نقاط ضعف این حدیث

نقاط ضعف چشمگیری که در سند حدیث مزبور وجود دارد از این قرار است:

۱- راوی سوم آن یعنی قاسم بن محمد اصفهانی مورد اعتماد و قبول علماء نیست. ۲- راوی چهارم آن یعنی سلیمان بن داوود منقری نزد هممسلمانان خود یعنی علمای اهل سنت متهم به دروغگویی و جعل

بیست سال به تدریج از بیت‌المعمور فرود آمد.

شرح حال روایان این حدیث بدین قرار است:

۱- احمد بن محمد بن یحیی السعطار درباره رد و قبول حدیث او و اینکه قابل اعتماد است یا نه بین علمای رجال اختلاف است. (۲۴)

۲- سعد بن عبدالله اشعری قمی مورد قبول علمای رجال است. (۲۵)

۳- قاسم بن محمد اصفهانی مورد قبول علماء نیست و به حدیث او اعتماد نمی‌کنند. (۲۶)

۴- سلیمان بن داوود منقری (م ۲۳۴هـ) از روایان عامه است و بعضی از علمای رجال اهل سنت درباره او گفته‌اند: الفد او از شیاطین انس است.

ب- در نقل حدیث دروغ می‌گوید.

ج- مشروبات الکلی می‌نوشیده و مست می‌شده است.

د- اهل فسق و فجور و انحراف جنسی بوده است.

ه- کذاب بوده و جعل حدیث می‌کرده

و- سند جعلی برای روایات می‌ساخته است. (۲۷)

علمای رجال اهل سنت که این نقاط ضعف را برای سلیمان داوود منقری ذکر کرده‌اند او را متهم به تشیع نکرده‌اند و با این نقاط ضعفی که برای او ذکر نموده‌اند اعتماد بعضی از علمای شیعه به وی زیر سؤال می‌رود و قابل مناقشه است و نظر علمایی از شیعه که او را قابل اعتماد نمی‌دانند موجه‌تر می‌نماید.

۵- حفص بن غیاث (م ۹۴هـ) قاضی

حدیث است.

۳- راوی پنجم آن یعنی حفص بن غیاث متهم است که هم حافظه‌اش ضعیف بوده و هم حدیثها را از حافظه نقل می‌کرده و هم مدلس بوده و حدیث را از کسی نقل می‌کند که آن را از او نشنیده بوده ولی وانمود می‌نماید که از او شنیده است.

با این نقاط ضعفی که در سند این حدیث هست سه احتمال در مورد آن به وجود می‌آید که موجب بی‌اعتباری آن می‌شود، بدین شرح:

۱- احتمال دارد قاسم بن محمد اصفهانی آن را جعل کرده باشد چون او مورد سوءظن علماء می‌باشد.

۲- امکان دارد سلیمان بن داوود منقری همان مطلبی را که در بین عامه رایج بود که قرآن دو نزول داشته است، یکی دفعی و دیگری تدریجی در قالب حدیث ریخته و آن را از طریق حفص بن غیاث به امام صادق (ع) نسبت داده باشد، چون او متهم به جعل حدیث است.

۳- احتمال دارد حفص بن غیاث حدیث مزبور را از یک راوی سنی که طبقه‌اش پائین‌تر از امام صادق (ع) بوده شنیده باشد ولی آن را از راه تدلیس به آن حضرت نسبت داده باشد، و قبلاً دانستیم که حفص مدلس بوده و احتمال تدلیس حفص بن غیاث در این حدیث وقتی تقویت می‌شود که می‌بینیم حفص بن غیاث در رجال شیخ طوسی (ص ۱۱۸) از راویان امام محمد باقر (ع) شمرده شده است، یعنی شیخ طوسی در جایی دیده که در سند حدیثی حفص بن غیاث از امام محمد باقر (ع) بلاواسطه نقل حدیث می‌کند و از اینرو حفص را از راویان

آن حضرت شمرده، در حالی که تولد حفص بن غیاث سال ۱۱۷ هجری است (۳۳) و وفات امام باقر (ع) سال ۱۱۴ یا ۱۱۶ هجری می‌باشد، یعنی حفص بن غیاث بعد از وفات امام محمد باقر (ع) متولد شده است، پس او نمی‌تواند از آن حضرت بلاواسطه نقل حدیث کند ولی از راه تدلیس حدیثی را که از راوی پایین‌تر شنیده، به امام باقر (ع) که طبقه‌اش بالاتر بوده نسبت داده و وانمود کرده که از آن حضرت شنیده است.

با توضیحاتی که داده شد معلوم گشت که حدیث مزبور بی‌اعتبار است و نمی‌توان به مدلول آن معتقد شد و باور کرد که قرآن دو نزول داشته است یکی دفعی و دیگری تدریجی، ولی با این وصف می‌بینیم که شیخ صدوق رضوان الله علیه نه تنها حدیث مزبور را در امالی نقل کرده بلکه به مدلول آن معتقد شده و آن را اظهار نموده است.

اعتقاد شیخ صدوق

شیخ صدوق در کتاب اعتقادات می‌فرماید: «اعتقادنا ان القرآن نزل فی شهر رمضان فی لیلة القدر جملة واحدة الی البیت المعمور ثم نزل من البیت المعمور فی مدة عشرين سنة...» (۳۴)

یعنی اعتقاد ما درباره قرآن این است که همه قرآن به طور دفعی در ماه رمضان در شب قدر به بیت‌المعمور نازل شده و سپس در مدت بیست سال تدریجاً بر رسول خدا (ص) نازل گشته است.

می‌بینیم که صدوق مضمون همان حدیثی را که در کتاب امالی آورده و قبلاً نقل شد در اینجا به عنوان یک اعتقاد ثبت کرده است و حتی مدت نزول تدریجی قرآن

عندالسبب... و قد جاء الخبر بذكر الظهار و سببه و انها لما جادلت النبي (ص) في حكم الظهار انزل الله تعالى: «قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها...» (۳۶) و هذا قصة كانت بالمدينة فكيف ينزل الله تعالى الوحي بها بمكة قبل الهجرة فيخبر بها انها قد كانت و لم تكن؟ و لو تتبعنا قصص القرآن لجاها مما ذكرناه كثيرا يتسع به المقال....» (۳۷)

یعنی گفته صدوق درباره نزول دفعی و تدریجی قرآن مضمون خبر واحدی است که نه موجب علم است و نه عمل و اینکه قسمتی از قرآن به دنبال اسباب نزولی که حادث می شد درحالی بعد از حال دیگر نازل می گشت برخلاف مضمون حدیث مزبور دلالت دارد، زیرا اینگونه آیات مشتمل است بر حکم آن حوادث و ذکر آنچه اتفاق افتاده و این ممکن نیست مگر اینکه نزول این آیات بعد از تحقق اسباب نزول باشد. یک نمونه از این آیات، آیه‌ای است که درباره حکم ظهار آمده و مجادله زنی درباره رفتار شوهرش را حکایت می کند، آیه مزبور خطاب به رسول خدا (ص) می گوید: «خدا سخن زنی را که درباره شوهرش با تو مجادله می کرد شنید». می دانیم قصه شکایت این زن در مدینه واقع شده و چگونه ممکن است آیاتی که درباره مجادله این زن آمده در مکه و قبل از هجرت نازل شود و حکایت کند که این قصه واقع شده، در حالی که هنوز واقع نشده است و بعدا در مدینه واقع خواهد شد؟ و اگر قصه‌های قرآن را دنبال کنیم بسیاری از این نمونه‌ها خواهیم یافت و سخن گسترده خواهد شد.

را طبق حدیث مزبور بیست سال ذکر کرده است و این موافق نقلی است که بعضی از عامه نموده و گفته‌اند: شروع نبوت رسول خدا (ص) در چهل و سه سالگی بوده (۳۵) که طبق این نقل مدت نبوت بیست سال می شود ولی قول مشهور این است که مدت نبوت رسول اکرم (ص) بیست و سه سال بوده، و قبلا روشن شد که سند حدیث نامبرده بی اعتبار است و ناقلان اصلی آن راویان بی احتیاط اهل سنت هستند که متهم به دروغگویی و تدلیس می باشند.

ضمنا معلوم نیست مرحوم صدوق در اینجا خواسته است اعتقاد خود را بیان کند یا اعتقاد شیعه امامیه را؟ اگر اعتقاد خود را گفته است این اعتقاد مبنی بر یک حدیث بی اعتبار است و اگر اعتقاد شیعه امامیه را گفته است باید دانست که این یک مسأله نظری و قابل بحث است که باید درباره آن اجتهاد شود و نمی توان آن را به قاطبه شیعه امامیه به عنوان یک عقیده مورد اتفاق نسبت داد، چنانکه بعضی از علمای شیعه مانند شیخ مفید این عقیده را نقد کرده و آن را مردود دانسته است.

اعتراض شیخ مفید

شیخ مفید در اعتراض به گفته شیخ صدوق می فرماید: «... الذی ذهب الیه ابو جعفر رحمه الله فی هذا الباب اصله حدیث واحد لا یوجب علما و لاعملا و نزول القرآن علی الاسباب الحادثة حالا فحالا یدل علی خلاف ما تضمنه الحدیث و ذلک انه قد تضمن حکم ما حدث و ذکر ماجری علی وجه و ذلک لا یكون علی الحقیقة الا لحدوثه

تذکره دو نکته

۱- می دانیم که تبادر و تفاهم عرفی در محیط نزول قرآن وسیله درک معانی قرآن است، مثلاً در جو نزول قرآن وقتی که آیه «انا انزلناه فی لیلة القدر» نازل می شود به ذهن مردم متبادر می شود که ضمیر مفعول در «انزلناه» به قرآن برمی گردد و همراه آن تبادر دیگری نیز وجود دارد، و آن این است که به ذهن مردم متبادر می شود که این آیه می گوید: قرآن را بر رسول خدا (ص) نازل کردیم و هرگز به ذهن مردم متبادر نمی شود که آیه می خواهد بگوید: قرآن را مثلاً بر آسمان یا عرش نازل کردیم و اگر کسی تصور کند که این آیه مثلاً می گوید: ما قرآن را بر بیت المعمور یا عرش یا کرسی نازل کردیم، این تصور بر خلاف تبادر و تفاهم عرفی خواهد بود. بنابراین در تفسیر آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» (۳۸) و آیه «انا انزلناه فی لیلة مبارکة» (۳۹) و آیه «انا انزلناه فی لیلة القدر» (۴۰) نمی توان گفت که این آیات می گویند، قرآن به بیت المعمور نازل شده است زیرا این معنی به ذهن هیچکس متبادر نمی شود و خلاف آن متبادر می شود یعنی نزول قرآن بر رسول خدا. (ص)

از اینجا روشن می شود حدیث امالی صدوق که می گوید: معنای آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» این است که قرآن بر بیت المعمور نازل شد، مضمون این حدیث بر خلاف تبادر و تفاهم عرفی است و اعتماد مرحوم صدوق به حدیث مزبور موجه نیست.

۲- آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» و دو آیه دیگر که قبلاً ذکر شد

ممکن نیست به این معنی باشند که کل قرآن بدون استثناء در ماه رمضان و در شبی مبارک و در شب قدر در بیت المعمور نازل شد، چون مدلول سه آیه مزبور شامل خود این سه آیه نمی شود زیرا نمی توان گفت: مثلاً آیه «انا انزلناه فی لیلة القدر» می گوید: کل قرآن را حتی همین آیه را در شب قدر نازل کردیم، و همچنین دو آیه دیگر، بنابراین اگر کسی بخواهد بگوید: سه آیه یاد شده دلالت دارند که کل قرآن جمله در بیت المعمور نازل شده است باید این سه آیه را استثناء کند و نتیجه این می شود که کل قرآن به استثنای این سه آیه بطور دفعی در ماه رمضان در بیت المعمور نازل شده و این بر خلاف مدلول حدیث سابق است که مورد اعتماد و استناد مرحوم صدوق بود، زیرا حدیث سابق سه آیه نامبرده را استثناء نمی کند و در نتیجه حدیث مزبور با مدلول سه آیه یاد شده هماهنگ نیست و حدیثی که با قرآن هم آهنگ نباشد مردود است.

رعایت تناسب بین زمان و مکان نزول آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» زمان نزول قرآن را ماه رمضان تعیین کرده است و از طرفی ماه رمضان متعلق به زمین و اهل زمین است نه به آسمان و اهل آسمان، چون ماههای قمری برای آسمان و اهل آن معنی ندارد، حالا که زمان نزول قرآن یعنی ماه رمضان متعلق به اهل زمین است باید مکان نزول آن نیز در زمین باشد نه در بیت المعمور و آسمان، بنابراین اگر ما بگوییم: آیه یاد شده می خواهد بگوید: قرآن در ماه رمضان که متعلق به زمین و اهل زمین است

تا عمیقاً ببیندیشد و ناقدانه در صحت حدیث مناقشه کند و آن را به نقد بکشد و احیاناً رد کند و از اینرو تسلیم حدیث شده و محتوای حدیث را می‌پذیرد و به آن معتقد می‌گردد.

و باید گفت که جااعلان حدیثهای ساختگی به این نکته توجه داشته‌اند که می‌توانند با نسبت دادن حدیثهای جعلی به پیغمبر و ائمه (ع) عده‌ای از عاشقان مقام نبوت و امامت را بفریبند و آنان را تحت تأثیر این عشق پاک به محتوای حدیثهای ساختگی معتقد سازند و با این انگیزه و امید، حدیثهای زیادی ساختند و منتشر کردند و تا حد زیادی هم به هدف خود رسیدند.

راه حل این مسأله چیست؟

برای حل این مسأله قبلاً مثالی می‌زنیم: اگر شخصی که مشغول احداث قنات است هنگامی که آب قنات بیرون می‌آید بگوید: «آب قنات روز جمعه بیرون آمد» آیا معنای این سخن این است که همه آب قنات روز جمعه بیرون آمد؟ البته نه، بلکه معنای آن این است که شروع خروج آب قنات روز جمعه بوده است، چون بیرون آمدن آب قنات تدریجی است و ممکن نیست همه آبی که در طول سالها بیرون خواهد آمد روز جمعه از قنات خارج شود و این خود قرینه است بر اینکه مقصود از این سخن که می‌گوییم: «آب قنات روز جمعه بیرون آمد» این است که بیرون آمدن آب قنات روز جمعه شروع شده است و این نه مجاز است و نه لازم است که کلمه‌ای نظیر «بعض» مثلاً در تقدیر باشد، زیرا آن قسمت از آب قنات

نازل شد ولی نه در زمین بلکه در آسمان و در بیت المعمور، اگر چنین بگوییم تناسب بین زمان و مکان نزول قرآن را رعایت نکرده‌ایم و این بر خلاف بلاغت قرآن است. و این نقطه ضعف دیگری است برای حدیث بی اعتباری که قبلاً نقل شد و می‌گوید: کل قرآن به طور دفعی در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد و مرحوم صدوق حدیث مزبور را در امالی نقل کرده و در کتاب اعتقادات به آن اعتماد و استناد نموده است بدون اینکه از حدیث نام ببرد.

نکته دیگر اینکه: آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس...» می‌گوید: قرآن که در ماه رمضان نازل شد هادی و راهنمای مردم است از طرف دیگر حدیث امالی صدوق می‌گوید: قرآن در ماه رمضان در بیت المعمور نازل شد، و معلوم است قرآنی که در بیت المعمور در آسمان باشد نمی‌تواند هادی و راهنمای مردم باشد، بنابراین حدیث امالی صدوق با آیه مزبور هماهنگ نیست و از اینرو نمی‌تواند مورد قبول باشد و در روایات آمده که اگر حدیثی با قرآن موافق نباشد مردود است.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چگونه ممکن است محدث عالمی مثل صدوق یک حدیث ضعیف و بی اعتبار را مبنای عقیده خود قرار دهد و در آن مناقشه نکند؟! شاید بتوان در توجیه این مسأله چنین گفت که گاهی یک محدث مخلص که مجذوب عظمت و شخصیت ائمه است هنگامی که می‌بیند حدیثی به امام معصوم نسبت داده می‌شود چون محو محبت و عشق امام است برای او صحوی رخ نمی‌دهد

اینرو طبعاً معنای دو آیه یاد شده این است که نزول اولین قسمت قرآن در ماه رمضان و در شبی مبارک بوده است.

از آنچه گذشت روشن شد که چون تدریجی بودن نزول قرآن در جو نزول معلوم و بدیهی بود، این قرینه قطعی است بر اینکه «انا انزلناه فی لیلة القدر» و آیه‌های مشابه آن نزول اولین قسمت از قرآن یعنی شروع نزول قرآن را گوشزد می‌کند، چنانکه جمله «آب قنات روز جمعه بیرون آمد» خروج اولین قسمت از آب قنات و شروع خروج آن را می‌فهماند.

فرق بین انزال و تنزیل

بعضی تصور کرده‌اند که «انزال» از باب افعال به معنای نزول دفعی است و «تنزیل» از باب تفعیل به معنای نزول تدریجی، بنا بر این آیه «انا انزلناه فی لیلة القدر» و آیات مشابه آن دلالت دارند که همه قرآن به طور دفعی نازل شده است و آیه «ونزلنا علیک القرآن تنزیلاً»^(۴۴) و آیات مشابه آن دلالت بر نزول تدریجی دارند.

این تصور صحیح نیست، زیرا انزال از باب افعال و تنزیل از باب تفعیل هر دو به معنای مطلق نازل کردن است و معنای دفعی یا تدریجی جزء مفهوم هیچکدام نیست و دفعی بودن نزول یا تدریجی بودن آن باید از قرائن فهمیده شود و در قرآن کریم، هم «انزال» از باب افعال در معنای نزول تدریجی استعمال شده و هم «تنزیل» از باب تفعیل به معنای نزول دفعی به کار رفته است، در اینجا برای هر یک، نمونه‌ای می‌آوریم.

نمونه اول: در آیه «انزل من السماء

که روز جمعه بیرون می‌آید حقیقتاً آب قنات است و اطلاق آب قنات بر آن، اطلاق حقیقی است نه مجازی و این مطلب در همه امور تدریجی صادق و جاری است.

در قضیه نزول قرآن نیز مطلب همینطور است و باید گفت: چون در جو اسلامی معلوم بود که نزول قرآن تدریجی است وقتی که آیه «انا انزلناه فی لیلة القدر» می‌گوید: قرآن را در شب قدر نازل کردیم طبعاً معنای آن این است که شروع نزولش در شب قدر بوده، و این نه مجاز است و نه لازم است کلمه‌ای مثل «بعض» در تقدیر باشد، زیرا اطلاق لفظ «قرآن» بر بعض قرآن اطلاق حقیقی است، چنانکه اطلاق آب قنات بر بعضی از آب آن اطلاق حقیقی است.

مثال دیگر: اگر در روز اول ماه رمضان بگوییم: رمضان داخل شد، آیا معنای آن این است که کل رمضان یک دفعه داخل شد؟ البته نه، چون روزهای رمضان تدریجاً می‌آید و می‌گذرد، پس طبعاً معنای جمله مزبور این است که اولین روز رمضان داخل شد آن هم نه به معنای اینکه کل روز اول یک دفعه داخل شد، بلکه به معنای اینکه جزء اول آن داخل شد، زیرا ممکن نیست همه اجزاء روز یک دفعه داخل شود.

در مورد قرآن نیز چنین است، هنگامی که آیه «شهر رمضان السدی انزل فیہ القرآن»^(۴۱) می‌گوید: قرآن در ماه رمضان نازل شد، و آیه «انا انزلناه فی لیلة مبارکة»^(۴۲) می‌گوید: قرآن در شبی مبارک نازل شد، چون در جو نزول معلوم بود که قرآن کریم تدریجاً نازل می‌شود و تا آنجا این مطلب روشن بود که مخالفان می‌گفتند: چرا کل قرآن یک دفعه نازل نشد؟^(۴۳) از

را می‌فهمانند، یعنی مطلق نازل کردن، و هیچکدام از آن دو دلالت بر دفعی بودن یا تدریجی بودن نزول قرآن ندارند. اگر در این آیه «انزلنا» را به معنای نزول دفعی بگیریم و «نزل» را به معنای نزول تدریجی در این صورت ترجمه آیه مزبور چنین خواهد بود: «ما قرآن را به طور دفعی بر تو نازل کردیم تا تو قرآنی را که به طور تدریجی نازل شده است برای مردم تفسیر کنی!» و این معنای ناپسند بلکه ناصحیحی برای آیه یاد شده است.

کسانی که گفته‌اند: انزال (از باب افعال) به معنای نازل کردن دفعی است و تنزیل (از باب تفعیل) به معنای نازل کردن تدریجی، برای گفته خود هیچ دلیلی نیابرداند و ادعای بی‌دلیل قابل قبول نیست. باید گفت: انزال از باب افعال و تنزیل از باب تفعیل هیچ فرق لغوی و مفهومی ندارد، چنانکه اکرام و تکریم با هم فرقی ندارد.

راه حل تفسیر المیزان

در المیزان راه حل دیگری بیان شده که خلاصه آن چنین است: «معنای آیاتی که می‌گویند: قرآن در ماه رمضان و در شبی مبارک و در شب قدر نازل شد، این است که حقیقت قرآن در آن مرحله‌ای که در لوح محفوظ و در کتاب مکتون و درام‌الکتاب است و دور از کثرت و تدرج و تفسیر می‌باشد، بر قلب رسول خدا (ص) نازل شده است و این مرحله قبلی از تفصیل است که در قالب الفاظ و عبارات نمی‌گنجد و قرآن در این مرحله علی و حکیم و نزد خداست و دور از درک عقول می‌باشد و جزء، جزء و آیه، آیه نیست و در

ماء»^(۴۵) «انزال» از باب افعال در نزول تدریجی استعمال شده است، زیرا باران همیشه تدریجاً نازل می‌شود. در اینجا قرینه خارجی یعنی اینکه باران همیشه تدریجاً نازل می‌گردد دلالت بر نزول تدریجی دارد و آیه مزبور با آیه «ونزلنا من السماء ماء مبارکاً»^(۴۶) که در آن «تنزیل» از باب تفعیل آمده است فرقی ندارد، یعنی در هر دو آیه با قرینه خارجی می‌فهمیم که نزول تدریجی باران مقصود است.

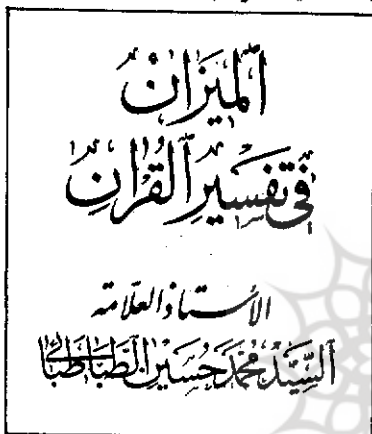
نصونه دوم: در آیه «وقالوا لولا نزل علیہ القرآن جملة واحدة»^(۴۷) تنزیل از باب تفعیل در معنای نزول دفعی استعمال شده و عبارت «جملة واحدة» قرینه است که در این آیه نزول دفعی قرآن مقصود است، ولی خود صیغه «نزل» از باب تفعیل نه مفهوم دفعی دارد و نه مفهوم تدریجی.

توضیح بیشتر اینک: در آیه «وانزلنا

الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیه»^(۴۸) و آیه «وقالوا یا ایها الذی نزل علیہ الذکر»^(۴۹) صیغه «انزلنا» در آیه اول از باب افعال و «نزل» در آیه دوم از باب تفعیل به یک معنی استعمال شده، زیرا در هر دو آیه نزول ذکر بر رسول خدا (ص) مطرح است، چون کلمه «الیک» در آیه اول و کلمه «علیه» در آیه دوم دلالت دارد که مقصود نزول قرآن بر پیغمبر است و نمی‌توان گفت: در آیه اول مقصود نزول قرآن به بیت‌المعمور است.

و نیز در آیه «وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیه» ، صیغه «انزلنا» از باب افعال آمده و صیغه «نزل» از باب تفعیل است و بی‌تردید این هر دو صیغه یک معنی

مردم است، در حالی که حقیقت قرآن که المیزان لفظ «قرآن» در این آیه را حمل بر آن کرده در قالب الفاظ و عبارات نمی‌گنجد و از اینرو در این مرحله نمی‌تواند وسیله هدایت مردم باشد، پس قرآن در این آیه باید به معنای عرفی آن که در قالب عبارات می‌گنجد تفسیر شود تا بتواند وسیله هدایت مردم باشد.



۳- حقیقت قرآن در مرحله‌ای که در لوح محفوظ است برتر از زمان و مکان قرار دارد و نمی‌توان برای آن ظرف زمانی یا مکانی تصور کرد، چنانکه نمی‌توان برای آن لفظ و عبارت و آیه و سوره فرض کرد، تا وقتی که در قالب الفاظ و عبارات ریخته نشود و قابل قرائت و کتابت نگردد در زمان و مکان نمی‌گنجد. بنابر این در این مرحله صحیح نیست گفته شود: حقیقت قرآن که در زمان نمی‌گنجد در ماه رمضان نازل شد، زیرا آنچه در ماه رمضان نازل می‌شود طبعاً در زمان می‌گنجد و قابل قرائت و کتابت و

صقع علم ربوبی قرار دارد در این مرحله حقیقت قرآن بطور دفعی بر قلب رسول خدا (ص) نازل شد، ولی اجازه نداشت چیزی از آن را به زبان آورد در این مرحله، بعثت و رسالت رسمی برای وی وجود ندارد، چون قرآنی که در قالب الفاظ و عبارات بگنجد نازل نشده است، تا آن را بر مردم بخواند و با خواندن آن تبلیغ رسالت کند و آنچه نازل شده حقیقت قرآن* است نه الفاظ آن. آنگاه از هنگام شروع بعثت آن حضرت قرآن کریم در طول بیست و سه سال تا پایان بعثت به تدریج در قالب الفاظ و عبارات بر قلب رسول خدا (ص) نازل شد.

بنابر این قرآن دو نزول بر قلب رسول خدا (ص) داشته است، یکی نزول دفعی که مربوط است به حقیقت قرآن در مرحله لوح محفوظی قبل از تفصیل و دور از کثرت و تدرج و دور از درک عقول که در ماه رمضان و در شب قدر واقع شده است. و دیگری نزول تدریجی قرآن که در قالب الفاظ و عبارات و آیه، آیه و سوره، سوره و قابل فهم مردم است. و با این نزول دوم که در بیست و هفتم ماه رجب شروع شده است، بعثت رسمی رسول خدا (ص) آغاز می‌شود. (۵۰)

این بود راه حلی که المیزان اختیار کرده است. این راه حل از چند جهت قابل مناقشه است:

۱- ایشان هیچ دلیلی از عقل یا قرآن و حدیث برای راه حل خود نیاورده‌اند و تنها به بیانی استحسانتی و ذوقی اکتفاء کرده‌اند که شخص پژوهشگر را قانع نمی‌کند.

۲- آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن، هدی للناس...» می‌گوید: قرآن که در ماه رمضان نازل شد وسیله هدایت

* المیزان درباره اینکه آیا نزول حقیقت قرآن بر قلب رسول اکرم (ص) قبل از بعثت رسمی و قبل از چهل سالگی آن حضرت بوده است یا نه؟ توضیحی ندارد و نفی یا اثبات این مطلب از آن استفاده نمی‌شود.

رمضان الذي انزل فيه القرآن» (۵۱) و نیز می‌گوید: «انا انزلناه في ليلة القدر» یعنی قرآن در ماه رمضان و در شب قدر نازل شد و معلوم است که نزول قرآن بر رسول خدا (ص) بوده است.

و صدوق ضمن علل منقول از فضل بن شاذان که به امام رضا (ع) نسبت داده‌اند آورده است: «شهر رمضان هو الشهر الذي انزل الله فيه القرآن كما قال الله» شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن... وفيه نبي محمد (ص)» (۵۲) یعنی در ماه رمضان قرآن نازل شد و در آن رسول اکرم (ص) پیغمبر گشت.

راویان عامه در این رابطه حدیثی از امام محمد باقر (ع) نقل کرده‌اند که فرمود:

«كان ابتداء الوحي الي رسول الله يوم الاثنين لسبع عشرة خلت من رمضان» (۵۳) یعنی اولین وحی بر رسول خدا (ص) روز دوشنبه هفده روز از ماه رمضان گذشته نازل شد.

اگر مقصود از عبارت «ابتداء الوحي» در این حدیث وحی قرآنی باشد، این روایت منطبق با همین احتمال است که بعثت رسول خدا (ص) با نزول قرآن شروع شده و در ماه رمضان بوده است.

نیز یعقوبی در این رابطه می‌نویسد: «واتاه جبرئيل ليلة السبت وليلة الاحد ثم ظهر له بالرسالة يوم الاثنين وقال بعضهم: يوم الخميس وقال من رواه عن جعفر بن محمد: يوم الجمعة، لعشر بقين من رمضان ولذلك جعله عيداً للمسلمين» (۵۴) یعنی جبرئیل شب شنبه و شب یکشنبه نزد رسول خدا (ص) آمد و سپس رسالت آن حضرت را در روز دوشنبه به وی ابلاغ کرد

استماع با گوش عادی است، پس اینکه برای نزول قرآن ظرف زمانی یعنی ماه رمضان تعیین شده دلیل این است که مقصود از قرآن در آیه مزبور مرحله نازل شده آن است که در قالب عبارات ریخته شده و در زمان می‌گنجد، نه مرحله حقیقت قرآن که در صقع علم ربوبی و برتر از زمان و جهان ماده است.

رابطه نزول قرآن با بعثت

چون قبلاً از زمان نزول قرآن سخن رفت در اینجا مسأله زمان بعثت تداعی می‌شود که اگر نزول قرآن در ماه رمضان بوده است، آیا بعثت رسول خدا (ص) همراه با نزول قرآن در ماه رمضان بوده است؟ اگر چنین است پس قول شایع که بعثت آن حضرت را در بیست و هفتم ماه رجب می‌داند چه توجیهی دارد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: هنگامی که مورخان از بعثت رسول خدا (ص) سخن می‌گویند، در مفهوم بعثت سه احتمال وجود دارد.

احتمال اول: مقصود از بعثت اولین وحی قرآنی و نزول اولین قسمت از قرآن بر رسول خدا (ص) باشد.

احتمال دوم: مقصود، اعطای مقام نبوت باوحی غیر قرآنی قبل از نزول قرآن باشد. احتمال سوم: مقصود، مبعوث و مأمور شدن رسول خدا (ص) برای علنی کردن دعوتش باشد.

الف - اگر مقصود از بعثت، نزول اولین وحی قرآنی باشد باید گفت: حتماً بعثت رسول خدا (ص) در ماه رمضان و در شب قدر بوده است، زیرا قرآن می‌گوید: «شهر

یعنی پس وقتی که رسول اکرم (ص) به چهل سال رسید خدا او را مبعوث کرد به سوی همه مردم در روز دوشنبه ده روز از ربیع‌الاول گذشته که روز بیست و سوم آبان ماه بود.

و ممکن است بعثت در بیست و هفتم ماه رجب باشد چنانکه شیخ طوسی نوشته: «وصدع بالرسالة فی الیوم السابع والعشرين من رجب وله صلی الله علیه وآله اربعون سنة»^(۵۹)

یعنی رسول خدا (ص) در روز بیست و هفتم رجب رسالت خود را آشکار کرد، در حالی که چهل سال داشت.

و نیز قتال نیشابوری نوشته است: «فأذا أتت اربعون سنة أمر الله جبرئیل أن یهبط الیه باظهار الرسالة وذلك فی الیوم السابع والعشرين من شهر الله الاصح»^(۶۰)

یعنی هنگامیکه چهل سال از عمر رسول خدا (ص) گذشت خدا به جبرئیل دستور داد بر او فرود آید و اظهار رسالت را به وی ابلاغ کند و این در روز بیست و هفتم ماه رجب بود.

و ممکن است بعثت در بیست و پنجم ماه رجب باشد چنانکه صدوق در کتاب مقنع گفته است: «وفی خمسة وعشرين من رجب بعث الله محمداً»^(۶۱)

یعنی در بیست و پنجم رجب خدا محمد (ص) را مبعوث کرد.

ج - و اگر مقصود از بعثت مبعوث و مأمور شدن رسول خدا (ص) برای علنی کردن دعوتش باشد در این صورت. ممکن است این مأموریت در ماه رمضان باشد.

و ممکن است در ربیع‌الاول باشد، چنانکه یعقوبی و مسعودی گفته‌اند.

بعضی گفته‌اند: روز پنجشنبه و از جعفر بن محمد (ع) نقل کرده‌اند: روز جمعه، ده روز از ماه رمضان مانده، و بدین علت این روز برای مسلمانان عید قرار داده شد.

اگر همه عبارت «یوم الجمعة لعشر بقین من رمضان» را منقول از امام صادق (ع) بدانیم نه فقط لفظ «یوم الجمعة» را، در این صورت این حدیث هم منطبق با همین احتمال است که بعثت آن حضرت بآنروز قرآن شروع شده و در ماه رمضان بوده است.

ابن کثیر نیز می‌نویسد: «مشهور این است که بعثت رسول خدا (ص) در ماه رمضان بوده است»^(۵۵)

ب - و اگر مقصود از بعثت، اعطای مقام نبوت با وحی غیر قرآنی باشد، چنانکه ابن کثیر از احمد بن حنبل به سندش از عامر شعبی نقل کرده است که «نزلت علیه النبوة وهو ابن اربعین سنة... ولم یُنزل القرآن فلما مضت ثلاث سنین قرن بنبوته جبرئیل فنزل القرآن علی لسانه عشرين سنة عسرا بمكة وعسرا بالمدينة»^(۵۶)

یعنی رسول خدا (ص) در چهل سالگی به نبوت رسید... و قرآن نازل نشده بود، پس آنگاه که سه سال گذشت جبرئیل آمد و قرآن از زبان او در مدت بیست سال نازل شد، ده سال در مکه و ده سال در مدینه.

اگر بعثت به معنای وحی غیر قرآنی باشد، در این فرض ممکن است بعثت در ماه ربیع‌الاول باشد، چنانکه در تاریخ یعقوبی آمده است^(۵۷) و نیز مسعودی در «الستنبیه والاشراف» نوشته است: «فلما بلغ اربعین سنة بعثه الله الی كافة الناس یوم الاثنین لعشر خلون من ربیع‌الاول وهو الیوم الثالث والعشرون من آبان ماه»^(۵۸)

خدا(ص) با نزول قرآن شروع گردیده و در روز بیست و هفتم رجب بوده است، بنابراین نمی‌توان گفت: نزول قرآن در ماه رمضان شروع شده، بلکه باید گفت: آغاز نزول تدریجی قرآن در بیست و هفتم رجب بوده است. (۶۲)

ولی قبلاً روشن شد که در مفهوم بعثت سه احتمال وجود دارد:

۱- تحقق بعثت با نزول اولسین وحی قرآنی.

۲- تحقق بعثت با وحی غیر قرآنی قبل از نزول قرآن.

۳- بعثت به معنای بعثت و امر خدا به رسول اکرم(ص) که رسالتش را آشکار کند.

و نیز روشن شد که در زمان بعثت هم سه قول وجود دارد: یکی ماه رمضان و دیگری ماه ربیع‌الاول و قول سوم ماه رجب.

بنابراین نمی‌توان گفت: بعثت حتماً در روز بیست و هفتم رجب بوده است.*

از اینجا روشن می‌شود که المیزان مطلب غیر حتمی را حتمی گرفته و آن را مبنای استدلال خود قرار داده است. یعنی بعثت رسول خدا(ص) را به طرور

حتم در روز ۲۷ رجب دانسته و از آن نتیجه گرفته که نمی‌توان گفت: شروع نزول قرآن

و ممکن است در بیست و هفتم ماه رجب باشد، چنانکه شیخ طوسی گفته است.

و ممکن است در بیست و پنجم ماه رجب باشد، چنانکه شیخ صدوق گفته است.

ضمناً احتمال دارد اینکه شیخ طوسی در عبارت سابق تعبیر «و صدع بالرسالة» را به کار برده، مقصودش همین احتمال سوم باشد، یعنی آشکار کردن رسالت و دعوت، زیرا معنای عبارت مزبور این است که رسالت را آشکار کرد، و همچنین احتمال دارد فثال نیشابوری نیز که عبارت «اظهار الرساله» را به کار برده مقصودش همین احتمال سوم، یعنی آشکار کردن دعوت باشد نه اصل نبوت.

از آنچه گذشت روشن شد: این مطلب قطعی نیست که نبوت رسول اکرم(ص) با نزول قرآن شروع شده باشد، اگرچه این قول مشهور است، و نیز روشن شد: این مطلب هم قطعی نیست که بعثت آن حضرت در روز بیست و هفتم رجب باشد، بلکه احتمال دارد یا در ماه رمضان باشد و یا در روز بیست و هفتم رجب که شیخ گفته است نیز احتمال دارد روز بیست و پنجم رجب باشد که صدوق گفته است و همچنین احتمال دارد در ماه ربیع‌الاول باشد که به وبی و مسعودی گفته‌اند.

بررسی استدلال المیزان

قبلاً دانستیم که قول مقبول در تفسیر آیه «شهر رمضان الذی انزل فیهِ القرآن» این است که نزول قرآن در ماه رمضان شروع شده است.

در المیزان برای رد کردن این قول به این مطلب تمسک شده که بعثت رسول

* اینکه در ایران در روز ۲۷ رجب به عنوان روز عید مبعث، مراسمی برگزار می‌شود برای تجلیل از مقام رسالت و تجدید خاطره بعثت رسول اکرم(ص) است و حتمی نبودن این روز از نظر تاریخی، از ارزش این سنت نیکو نمی‌کاهد، زیرا هدف اصلی از این مراسم، زنده نگه داشتن نام و یاد بعثت جهانی پیشوای اسلام است که باید سالی یک بار در روز معینی این مراسم تکرار شود و اگر این روز، قراردادی هم باشد مانعی ندارد چه رسد به اینکه در کتابهای تاریخ به عنوان یک قول ثبت شده باشد.

قاعده حمل مطلق بر مقید

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که با صیغه باب افعال، یا تفعیل از نزول کتاب الله به طور مطلق سخن می‌گوید و آن را به نزول دفعی یا نزول تدریجی مقید نمی‌کند، مثل آیه «کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته»، (۶۴) و آیه «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً» (۶۵)

هر این دو آیه و آیات فراوان دیگر، نزول قرآن به صورت مطلق مطرح شده است و قید دفعی بودن نزول یا تدریجی بودن آن در آنها وجود ندارد.

ولی در بعضی آیات دیگر از تدریجی بودن نزول قرآن سخن رفته است، مثل آیه «وقرأنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث» (۶۶) یعنی قرآن را به تدریج فرستادیم تا آن را با مهلت بر مردم بخوانی، و نیز مثل آیه «وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لנثبت به فؤادک...» (۶۷) یعنی کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نشد؟ ما قرآن را اینگونه به تدریج نازل می‌کنیم تا به سبب آن به قلب تو ثبات و آرامش بدهیم.

چنانکه معلوم است از این دو آیه به خوبی روشن می‌شود که قرآن تدریجاً نازل شده است.

در اینجا قاعده حمل مطلق بر مقید که یک قاعده رایج و مورد قبول است اقتضای دارد آیاتی که نزول قرآن را به طور مطلق گوشزد می‌کند بر آیاتی حمل شود که نزول قرآن را مقید می‌کنند به نزول تدریجی، یعنی در حقیقت آیاتی که از نزول تدریجی قرآن سخن می‌گوید مفسر آیاتی است که

که به قول مشهور بعثت با آن تحقق یافته است در ماه رمضان بوده و نیز نمی‌توان گفت: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» تفسیرش این است که نزول قرآن در ماه رمضان شروع شده است، زیرا بعثت در روز ۲۷ رجب بوده و بین آن و بین ماه رمضان بیش از یک ماه فاصله است، آنگاه چگونه ممکن است ۲۷ رجب روز بعثت باشد و نه در آن و نه بعد از آن اصلاً قرآن نازل نشود، تا ماه رمضان و سپس در ماه رمضان تازه نزول قرآن شروع شود؟ به این دلیل قول کسانی که می‌گویند: معنای آیه یاد شده این است که نزول قرآن در ماه رمضان شروع شد، مردود است. (۶۸)

معلوم است که از مطلب غیر حتمی نمی‌توان نتیجه قابل اطمینان گرفت و نمی‌توان بر مبنای این نقل مشکوک که می‌گوید: بعثت در ۲۷ رجب بوده گفت: شروع نزول قرآن در ۲۷ رجب بوده است، نه در ماه رمضان، با اینکه قرآن صریحاً می‌گوید: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» و آنچه این آیه می‌گوید که دلالت بر نزول قرآن در ماه رمضان دارد بی تردید و حتمی است و یک نقل تاریخی مشکوک که می‌گوید: بعثت در ۲۷ رجب بوده نمی‌تواند در مقابل مدلول قرآن بایستد و آن را نفی کند، زیرا این نقل تاریخی نه از پیغمبر و امام نقل شده و نه مدلول قرآن است، بلکه فقط یک نقل تاریخی است که منبع آن معلوم نیست و علاوه بر این نقلهای تاریخی دیگری نیز در مقابل آن وجود دارد که می‌گوید: بعثت در ماه ربیع الاول و یا در ماه رمضان بوده است.

چنین توضیح می‌دهد که چون رسول خدا(ص) در مقابل دشمنیهای مستمر مخالفان احتیاج به تقویت روحی دارد با هر نزول جدیدی لطف جدیدی از خداوند دریافت می‌کند و قلب آن حضرت تقویت می‌شود و ثبات و آرامش می‌یابد.

اینکه در آیه یاد شده خداوند در جواب کفار نمی‌گوید: قرآن یک‌جا به طور دفعی نازل شده است بلکه به عکس، بر تدریجی بودن نزول قرآن تأکید می‌گذارد، معلوم می‌شود می‌خواهد بگوید: قبول دارم که قرآن به طور دفعی نازل نشده است همانطور که کفار می‌گویند و بدینگونه تلویحاً نزول دفعی قرآن را نفی می‌کند و می‌فهماند که قرآن به طور دفعی نازل نشده است نه بر بیت‌المعمور و نه بر قلب رسول خدا(ص).

با توجه به آنچه گفته شد: ما می‌توانیم با استناد به خود قرآن بگوییم: قرآن هیچ نوع نزول دفعی نداشته است، یعنی نه بر بیت‌المعموری که صحابه و تابعین با قوه خیال خود ساخته‌اند، و نه در مرحله لوح محفوظی که نه آیه آیه است و نه قابل قرائت و کتابت یک‌جا بر قلب رسول اکرم(ص) فرود آمده است آنطور که المیزان با بیان ذوقی و استحضانی خود ترسیم کرده است.

یادداشتها:

- ۱- امالی صدوق، مجلس ۱۵، حدیث ۵ و اصول کافی ج ۲، ص ۶۲۸.
- ۲- سوره براءت، آیه ۱۸.
- ۳- سوره آل عمران، آیه ۹۷.
- ۴- سوره مائده، آیه ۹۷.

نزول قرآن را بطور مطلق گوشزد می‌کند و نتیجه این می‌شود که آیات مطلقه نیز می‌خواهد بگوید: قرآن تدریجاً نازل شده است.

ضمناً در قرآن آیه‌ای وجود ندارد که نزول قرآن را مقید کند به نزول دفعی که مثلاً بگوید: قرآن در ماه رمضان یک‌جا به طور دفعی بر بیت‌المعمور یا بر قلب رسول خدا(ص) نازل شد.

آری فقط حدیث بی‌اعتباری می‌گوید: «همه قرآن یک‌جا به طور دفعی در ماه رمضان به بیت‌المعمور نازل شد» که قبلاً دانستیم این حدیث ارزش و اعتبار ندارد و نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

نفی نزول دفعی از زبان قرآن

آیه «وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لسنثبت به فؤادک» که قبلاً ذکر شد، دلالت دارد که کفار می‌گفتند: چرا قرآن یک‌جا به طور دفعی نازل نشد؟ و خدا جواب داده است که ما قرآن را همینطور که می‌بینید به طور تدریجی نازل می‌کنیم تا در هر نوبت که قسمتی از آن نازل می‌شود موجب ثبات و آرامش قلب پیغمبر اکرم(ص) شود.

اگر قرآن به طور دفعی به بیت‌المعمور یا بر قلب رسول خدا(ص) نازل شده بود باید در جواب کفاری که می‌گفتند: چرا قرآن یک‌جا به طور دفعی نازل نشد؟ بگوید: قرآن یک‌جا به طور دفعی نازل شده است و شما خبر ندارید، ولی چنین نگفته است بلکه با به کار بردن کلمه «کذلک» گفته است: ما قرآن را تدریجاً نازل کردیم، آنگاه یکی از ثمرات تدریجی بودن نزول قرآن را

چاپ عبدالرحیم.

- ۵- سوره حج، آیه ۲۹.
- ۶- الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۱۸.
- ۷- همان مأخذ.
- ۸- همان مأخذ، ص ۱۱۷.
- ۹- تفسیر قرطبی، جزء ۱۷، ص ۶۱.
- ۱۰- تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۳۹.
- ۱۱- الدر المنثور، ج ۴، ص ۱۳۶.
- ۱۲- همان مأخذ، ج ۶، ص ۱۱۷.
- ۱۳- تفسیر قرطبی، جزء ۱۷، ص ۶۰ و تفسیر جلالین، سوره والطور.
- ۱۴- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۸۵.
- ۱۵- مجمع البیان، سوره والطور.
- ۱۶- سوره بقره، آیه ۱۸۴.
- ۱۷- الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۹۹، و تفسیر طبری، جزء دوم، ص ۱۷۲.
- ۱۸- سوره بقره، آیه ۱۸۵.
- ۱۹- سوره دخان، آیه ۳.
- ۲۰- سوره قدر، آیه ۱.
- ۲۱- تفسیر طبری، جزء ۲، ص ۱۴۵.
- ۲۲- تفسیر کبیر، قرطبی، جزء ۲، ص ۲۹۷.
- ۲۳- امالی صدوق، مجلس ۱۵، حدیث ۵، این حدیث در اصول کافی ج ۲، ص ۶۲۸ نیز آمده است.
- ۲۴- رجال مامقانی، ج ۱، ص ۹۵.
- ۲۵- همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۶.
- ۲۶- همان مأخذ، ص ۲۴.
- ۲۷- تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۱-۴۹.
- ۲۸- تهذیب‌التهذیب، ج ۲، ص ۴۱۷.
- ۲۹- همان مأخذ، ص ۴۱۶.
- ۳۰- تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۹۵.
- ۳۱- تهذیب‌التهذیب، ج ۲، ص ۴۱۷، و طبقات ج ۶، ص ۳۹۰.
- ۳۲- اساس البلاغه، زمخشری، ص ۱۳۴.
- ۳۳- تهذیب‌التهذیب، ج ۲، ص ۴۱۷.
- ۳۴- اعتقادات، صدوق، ملحق به باب حادی عشر، ص ۹۲.
- ۳۵- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳.
- ۳۶- سوره مجادله، آیه ۱.
- ۳۷- شرح عقائد صدوق، ضمیمه اوائل المقالات، ص ۲۳۲.
- ۳۸- سوره بقره، آیه ۱۸۵.
- ۳۹- سوره دخان، آیه ۳.
- ۴۰- سوره قدر، آیه ۱.
- ۴۱- سوره بقره، آیه ۱۸۵.
- ۴۲- سوره دخان، آیه ۳.
- ۴۳- سوره فرقان، آیه ۳۲.
- ۴۴- سوره هل‌اتی، آیه ۲۳.
- ۴۵- سوره بقره، آیه ۲۲.
- ۴۶- سوره ق، آیه ۹.
- ۴۷- سوره فرقان، آیه ۳۲.
- ۴۸- سوره نحل، آیه ۴۴.
- ۴۹- سوره حجر، آیه ۶.
- ۵۰- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۴-۱۶.
- ۵۱- سوره بقره، آیه ۱۸۵.
- ۵۲- عمیون، صدوق، جزء ۲، ص ۱۱۶.
- ۵۳- تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۶.
- ۵۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷ و ۱۸.
- ۵۵- تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۶.
- ۵۶- مأخذ سابق، ج ۳، ص ۴.
- ۵۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷.
- ۵۸- التنبیه والاشراف، ص ۱۹۸.
- ۵۹- تهذیب، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲.
- ۶۰- روضه‌الواعظین، ص ۵۲.
- ۶۱- الجوامع الفقهیه، ص ۱۷، سطر آخر.
- ۶۲- تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴.
- ۶۳- مأخذ سابق، ص ۱۳.
- ۶۴- سوره ص، آیه ۲۹.
- ۶۵- سوره فرقان، آیه ۱.
- ۶۶- سوره اسراء، آیه ۱۰۶.
- ۶۷- سوره فرقان، آیه ۳۲.

